



شماره ۱۲۰۹ آذر ۱۳۹۴

سخن بزرگان:

کسی که سلام می‌کند ۱ ثواب

و کسی که جواب سلام می‌دهد ۷۰ ثواب می‌برد.

نتیجه‌ی اخلاقی:

سلام نکنیم و صبر کنیم تا طرف مقابل سلام کند سپس جواب دهیم تا ثواب بیشتری ببریم.

حاصل:

از آن جایی که طرف مقابل نیز همچین فکری می‌کند احتمالاً هیچ کس سلام نمی‌کند!

آهای! فکر، فکر، ثم تکلم!

گزارشی از مهدکودک علامه حلّی (دوره‌ی دوم)

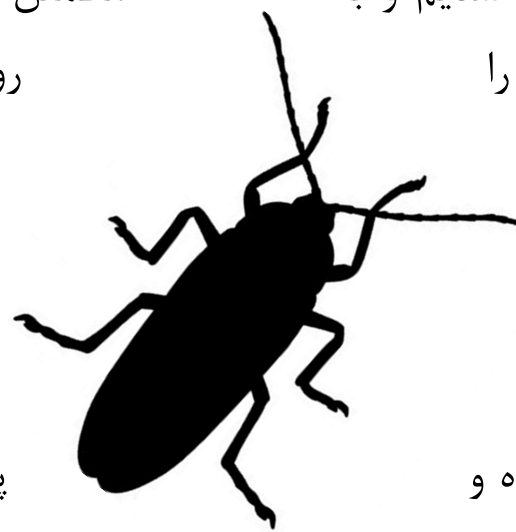
تا حالا به تغییر فصل‌ها دقت کرده‌اید؟ آیا ۱ مهر ساعت ۱۲:۰۱ همه جا به یک‌باره سرد شده و یا ۱ فروردین همه با آستین کوتاه بیرون می‌روند؟ خیر! ممکن است روزهایی بارانی و برفی نام تحوّل در مثال ما به خود بگیرند ولی همه چیز آرام آرام تغییر می‌کند! مدرسه نیز همین طور است! مدرسه کم کم تغییر می‌کند. کم کم برنامه‌ی هفتگی جدیدی داده می‌شود که در آن صبح‌گاه زنگ درسی می‌شود. جدا از شوخی وقتی که ما زنگ کامپیوتر و زیست و فیزیک‌مان زود می‌خورد و هر ثانیه‌اش ارزش طلا پیدا می‌کرد، تلپی زنگ درسی جدیدی اضافه می‌شد. و از بقیه‌ی کارها هم بگذریم، مسابقه‌هایش که دیگر همه را به وجد می‌آورد! این مسابقات جایزه هم داشت‌ها! الکی که نبود! هر پایه‌ای که در مسابقه برنده می‌شد، امتیاز می‌گرفت! باورتان می‌شود؟؟ «امتیاز!» تازه آخر سال هم پایه‌ای که در این درس امتیاز بیشتری گرفت به عنوان برنده اعلام می‌شود! شاید دور از ذهن نباشد که تا چند ماه دیگر تکالیفش هم در دسر شوند. «بچه‌ها! بچه‌ها! زاده»

خوردن یا نخوردن، مسئله‌این است!

احتمالاً بسیاری ناهار خود را از خانه نمی‌آورند و هر روز طعم بسیار لذیذ غذای مدرسه را می‌چشند به این فکر فرو رفته‌اند که این غذاهای خوشمزه چگونه و با چه شرایطی درست می‌شوند. به همین سبب سعی کردیم گزارشی را در این باره تهیه کنیم.

مطمئن بودم اشتباه نکردم. آن موجود کثیف و چندان اور
رو به دوستم نشان دادم. او گفت «به به، چه غذایی
بشه غذای مدرسه!»

پارسال از خیلی‌ها شنیده بودم که سوسک‌ها
نه تنها در محیط آشپزخانه گشت و گذار
می‌کنند، بلکه در تمامی نقاط مدرسه می‌توان
پیدایشان کرد! باید بگویم که پارسال با خود از خانه
ناهار می‌آوردم و بعد از شنیدن آن ادّعاها به شک افتادم که
غذای مدرسه را بخورم یا نخورم ولی بعد از مدّتی چون چنین
چیزی را به چشم خودم ندیده بودم خیالم راحت شد. تا این که
آن اتفاق افتاد... «امیر خسرو کتیرایی»



مثل هر روز به همراه دوستم وارد مدرسه شدیم و به
سمت ناهار خوری رفتیم تا ظرف‌های غذایمان را
تحوّل آشپز دهیم. در همین حین که داشتم
ظرف غذایمان را کنار بقیه ظرف‌ها می‌گذاشتم
چشمم به موجود ریز و تیره رنگی برخورد
که داشت از کنار دیگ آشپزخانه رد می‌شد! با
خودم گفتم شاید مشق زیاد به مغزم فشار آورده و
قاطی کردم و دارم اشتباه می‌بینم! قبول کردم و هیچ
واکنشی نسبت به اتفاق نشان ندادم. وقتی داشتیم از سالن
خارج می‌شدیم با کمال تعجب یک سوسک مرده کنار در ورودی
راهرویی که به آشپزخانه ختم می‌شود دیدم! دیگر این دفعه

توجه! این اتفاق مربوط به پارسال است و درباره‌ی غذاخوری امسال (که کاملاً با پارسال خود فرق می‌کند) در شماره‌ی بعد می‌پردازیم.

همین که هـ (یه خوب که هـ)

کتاب‌خانه با جاسنی فرهنگ! (شماره ۲)



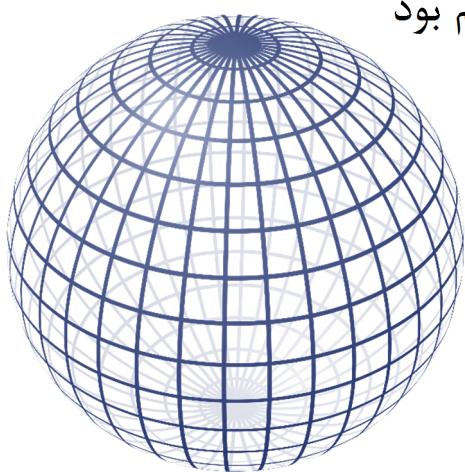
کتاب‌خانه‌ی مدرسه‌مان پس از یک دوره‌ی نسبتاً طولانی با تلاش‌های بسیار آقایان منصوریانان (!)، چندی از معلّم‌ها و چندی از دانش‌آموزان بازسازی شد و هم اکنون قابل استفاده است. نکته‌ی جالب درباره‌ی کتاب‌خانه این که گنجینه باز است و دانش‌آموزان به بخش گنجینه‌ی آن دسترسی دارند از این رو پیرو گفته‌های آقای منصوریان نگهداری و حفظ آن در کنار این که فقط یک روز در هفته مسئول اصلی حضور دارند، نیازمند فرهنگ و شعور بسیار بالایی است. به این دلیل طی یک اقدام فرهنگی از تمامی دانش‌آموزان (و معلّم‌ها) درخواست می‌شود تا در نگهداری آن تمام تلاش خود را به کار گیرند. (تلاش کن تلاش!)

همچنین از دوستانی که کتاب‌های ده روزه مهلتشان به ده ساله مهلت رسیده درخواست می‌شود تا کتاب‌ها را به کتاب‌خانه تحویل دهند. «علیرضا حبیب زاده»

از عجایب تاریخ علم

در تاریخ علم موارد جالب زیادی وجود دارد که تصوّرش کمی مشکل است. گاهی اوقات نظریه‌های مهمی که به کشف‌های بعدی منجر شده است پایه و اساس علمی نداشته و گاهی هم نظریه‌های به نظر علمی یک دوران، علم را سال‌ها عقب انداخته است:

۱- فیثاغورثیان به این نتیجه رسیدند که اجرام آسمانی کره هستند. اما آیا فکر می‌کنید بر اساس علم بود که این حرف را زدند؟ خیر. فیثاغورسیان معتقد بودند که همه چیز ریاضی است و ریاضی کامل است و در میان اشکال، کره، کامل‌ترین است و چون همه چیزها ریاضی هستند اجرام آسمانی که مقدّس‌اند نمی‌توانند ناقص باشند کره هستند. کمال‌گرایی و زیبایی‌شناسی حاصل از هندسه بود که گفت اجرام آسمانی کره‌اند نه فرض یا مشاهده‌ای علمی. ما امروز می‌دانیم که هیچ دایره و کره کاملی در طبیعت وجود ندارد.



۲- خیلی‌ها به قرون وسطی می‌گویند سده‌های تاریک. ما هم وقتی کتاب‌های تاریخ را می‌خوانیم به همین نتیجه می‌رسیم. اما جالب است که یکی از برجسته‌ترین مفاهیمی که در آن قرن‌های به اصطلاح تاریک فکر آدم‌ها را مشغول کرده بود مفهوم نور بود. علم «نورشناخت» پیشینه‌ای عجیب و غریب و طولانی در سده‌های تاریک داشت و قرون تاریک از جهت مطالعه نور حقّ زیادی به گردن ما دارد.

۳- اگر فکر می‌کنید سواد کوپرنیک قد نمی‌داد تا بفهمد که مدار گردش سیارات بیضی است نه دایره، سخت در اشتباهید. چنانچه او دست از دایره برمی‌داشت و مدارهای بیضوی را می‌پذیرفت می‌توانست به راحتی مدلی تقریباً صحیح از گردش سیارات ارائه دهد. اما کمال‌گرایی و مذهب بود که مانع شد. کوپرنیک و بسیاری از هم‌دوره‌های او نمی‌توانستند بپذیرند طبیعتی که خداوند خلق کرده از نظر هندسی کامل نباشد. آنها توقع داشتند که گردش سیارات بر مداری باشد که از نظر هندسی کامل به حساب بیاید؛ پس دایره را پذیرفتند و برای چندین سال از سرعت پیشرفت علم اخترشناسی کاستند.

«مجتبی ذوقی» (با تشکر از امیر خسرو کتیرایی)



SCHOOL BREAK

گفت و گو با استاد قادر دبیر قدیمی و محبوب مدرسه

- سلام از نشریه‌ی لاف مزاحم‌تون می‌شیم.
- نشریه‌ی؟
- لاف.
- لاف؟؟
- بله لاف! (:
- خودتون رو معرفی کنید.
- سیامک قادر هستم.
- سال و محل تولد.
- ۱۳۴۶ تهران
- سوابق و افتخارات!
- سوابق که.. از سال ۶۹ رسماً وارد تدریس شدم؛ ولی از سال ۶۵ جست و گریسته تدریس می‌کردم و از سال ۶۹ وارد علامه حلی شدم. افتخاراتم افتخار زیادی نیست ولی همین که کتاب‌های محتوای تکمیلی ریاضی سمپاد رو با آقای انصاری شروع کردیم، البته به صورت مستقل نه به همراه سمپاد. چون سمپاد همکاری نکرد و مراکز سازمان خیلی از این استقبال کردند. اینو میشه گفتش که افتخار منه.

- رشته تحصیلی و دانشگاه تون؟
- رشته ریاضی. دانشگاه تربیت معلّم.
- خاطره ای از دوران کودکی
- خاطره‌ی پر رنگ کودکی شاید فرار از دبستان روز اول باشه! یعنی رفتیم سر کلاس و کلاس شروع شد و یه پیرمردی به نام آقای عبدالله‌ی رو گذاشته بودن اول دبستان. به جای این که یه آدمی رو بذارن جذاب باشه و فلان! یه پیرمردی

بود که یه شلاق کوچیکم دستش بود و هیچ وقت استفاده نشد ولی این حسش منو آزار می‌داد. سه دفعه اقدام کردم و در هر سه تا ناکام موندم به خاطر این که موقعیتی فراهم نشد.

از کلاس داشتم حیاط رو نگاه می‌کردم و خبری نبود و تا اجازه می‌گرفتم برای دستشویی (چون با خودم قرار گذاشته بودم که در حین رفتن به دستشویی فرار کنم) تا می‌اومدم تو حیاط، بابای مدرسه هم‌زمان با من می‌رسید و عملیات ناموفق می‌موند. تا دفعه‌ی سوم که معلّم به من شک کرده بود و فکر می‌کرد من واقعاً حالم تو روز اول خرابه!

نمی‌دونست من نقشه‌ی فرار دارم. دفعه‌ی سوم که تو حیاط خبری نبود، پا به فرار گذاشتم؛ آقای عبدالله‌ی که اومده بود تراس کلاس که مشرف به حیاط بود، با اون صدای نحیفش داد زد: آقای شیرازی! آقای شیرازی!! (بابای مدرسه)

آقای شیرازی از دفتر دوید بیرون و خفتمو هنگام خروج گرفت و بر گردوند.

منم فکر کردم اون شلاقه اولین استفادش

منم، ولی دیدم بنده خدا فهمیده که می‌ترسم از مدرسه. بعد از اون هم دیگه کاری

به کارش نداشتم و نمی‌ترسیدم ازش.

خاطره خیلی زیادی ولی این یدونش برا خودم....

- بزرگ‌ترین شیطنت دوران بچگی تون
- شیطنت؟؟... اینارو باید بگم؟؟ (:)

یکیش که هنوز هم یادم میفته لرزه بر اندامم می‌اندازه اینه که کلاس اول دبیرستان، دانش‌آموزی تو کلاس‌مون بود که هیكلش نسبت به ما دو برابر بود و بزَن بهادر مدرسه بود. و ما هم می‌ترسیدیم ازش. اون صدای خیلی خش‌داری هم داشت؛ تصمیم گرفتم اینو یه جوری اذیت کنم ولی از تبعاتش هم می‌ترسیدم.

معلّم فیزیکی داشتیم که معلّم فیزیک خیلی خوبی بود ولی با بچه‌ها ارتباط برقرار نکرده بود. من هم ردیف دوم سوم کلاس بغل دیوار می‌نشستم و این چون قد و هیكلش بلند بود ردیف آخر.

معلّم فیزیک داشت جزوه می‌گفت، من و بغل دستیم که رفیق فابریکم بود و از چهارم ابتدایی با هم بودیم نشسته بودیم.

صدای سکوت وحشتناکی سر کلاس بود؛ هم‌زمان که جزوه می‌گفت ما می‌نوشتیم، من صدای این رو با یه لفظی زیرپوستی درآوردم که در کلاس طنین انداز شد.

هیشکی از بچه‌ها نفهمید منم. معلّم هم برگشت یه نگاهی کرد چون عادت کرده بود به صدای این، به این هم یه چشم غره رفت. این هم به این ور اون ور نگاه کرد که کیه



نبوده. مشخصه که آدمامون دیگه اون آدمای نیستن که این بار دیگه نمی‌تونن تحمل کنن. اونا بیشتر از اینا می‌موندن.

- بزرگ‌ترین آرزو تون؟
- بزرگ‌ترین آرزومو واقعاً می‌گم موفقیت همه‌ی بچه‌هاست و این که کاری که دارم می‌کنم شاید خیلی بچه‌ها متوجهش نباشند و بیشتر منفی‌هاشو ببینند و بیشتر سختی‌هاشو ببینند ولی بلااستثنا همه‌ی اونایی که رفتن، دوباره برگشتن همشون تشکر می‌کنن که یه کاری کردید که ما به این سیستم عادت کردیم و تو دبیرستان هم مشکلی نداشتیم و در کل آرزوم این هستش که بچه‌ها موفق بشند، خودم و بچه‌های خودمم هم توی اون‌ها باشند.

- دستتون درد نکنه.
- تشکر، شما هم موفق باشید

«جمعی از ... ای‌ها»

ویراستار، گرافیک و صفحه‌بندی:
علیرضا حبیب‌زاده

پ.ن سردبیر: بابت دیرکرد بوجود آمده به دلیل آزمون‌های میان‌دوره پوزش می‌خواهیم!

اگر برای این نشریه مطلبی در نظر دارید آن را با نام‌تان به رایانامهٔ alirezahabib80@gmail.com ارسال کنید.

مجبور بودیم خوب انجام بدیم یا بخونیم. بنابر این سوم یا چهارم دبیرستان که درس ریاضی جدید با ایشون بود، بهترین نمرات من که اصلاً سابقه نداشت از ریاضی جدید بود. و از همون جا استارت معلّمی ریاضی خورده بود. که من می‌خواستم معلّم هم بشم و اگر هم شدم مثل این بشم.

- کلاس‌هاتون تو راهنمایی؟
- منظور ۱/۲ ۱/۳ ؟
- بله بله
- چیزی ازش یادم نیست، چون دو سال اول رو یه مدرسه بودیم، خورد به انقلاب. اون مدرسه منحل شد و سال سوم رو یه مدرسه‌ی دیگه رفتیم. امّا کلاس سومم یادمه که ۳/۳ بودم.
- الان مدرسه رو بیشتر دوست دارید یا قدیماشو؟
- برای من همه‌ی دوره‌ها خوب بوده منتها هر سال به هر حال یه افتی هست تو مدرسه دیگه؛ همه‌جا، بچه‌ها یه افتی دارن هم از نظر درسی، هم از نظر

اخلاقی متأسفانه. مدرسه خودمون از نظر اخلاقی من خیلی مورد خاصی ندیدم. ولی از نظر درسی هر سال شاهد افت هستم. خوب این افته باعث می‌شه که هی بگن تکلیف زیاده، تمرین زیاده از اون ور واکنش‌های منفی این جور در بیاد در حالی که این سیستم از ۲۵ سال پیش داره اجرا می‌شه یعنی اتفاق الان

هر وقت تایید شد نامهٔ دانش آموزی لاف شمارهٔ دوم ۹۴/۰۹/۰۸
سردبیر: علیرضا حبیب‌زاده
شورای نویسندگان (ب.ت ح.ا):
البرز بابازاده، محمدهادی بابالو، علیرضا حبیب‌زاده، امیررضا خانی، آراد دل آرام نیکو، علی‌اصغر دهقانی، سروش شهبازی، امیرخسرو کتیرایی

برای مشاهدهٔ شماره(های) پیشین به

1-3helli1.blog.ir

مراجعه کنید.

داره این کارو می‌کنه. دفعه‌ی اول خبری نشد. دفعه‌ی دوم، ولومو یه ذره دادم بالاتر و صدا خیلی واضح‌تر شبیه این بود.

برگشت و بازم نگاه کرد. از قرار خود معلّم هم می‌ترسید از این یعنی نمی‌تونست با این کاری بکنه. اینا تایم داشت یعنی همه فکر می‌کردن ۵ دقیقه‌ی بعدی این اتفاق می‌افته، من سر دو دقیقه سومی رو اعلام کردم.

تنها کسی که می‌دونست چه خبره بغل‌دستیم بود که هیچ موقع منو لو نخواهد داد.

دفعه‌ی سوم با شدت بیشتری ای ولوم رو دادم و معلّم گچ رو پرت کرد و رفت سراغ این پسر به چک و لقد این رو بیرونش کرد. یعنی دل من خنک شد که این کتک خورد از یکی بالاخره.

این رفت و هنگام رفتن به همه نگاه می‌کرد حالتی که پدرتونو در میارم، کی داره این کارو می‌کنه.

دیگه این تا مرحله‌ی اخراج از مدرسه پیش رفت. گریه‌ی اینو هیچ کس ندیده بود که گریش دیده شد. به دوره‌های قبلی هم گفتم این داستانو ولی به کس دیگه‌ای نگفتم. هر موقع هم یادم می‌فته که این می‌فهمید یک درصد، من نیست و نابود شده بودم. این شاید شیطنت بزرگ من بود.

- درس مورد علاقه‌تون؟
- من در دوران تحصیل خیلی درس‌خون نبودم. این هم واقعیت. تا دوم دبیرستان. تا ورودی سوم. سوم دبیرستان یه معلّم ریاضی جدید داشتیم. آقای فلاّح. (نه این آقای فلاّح) ایشون فوق‌العاده آدم خوب، به درسش مسلّط و با بچه‌ها هم دوست بود. ما هم که چون عشق فوتبال بودیم، پنجشنبه‌ها با این فوتبال بازی می‌کردیم و به خاطر احترام بهش، درسش هم

